



شماره ۵  
بهمن ماه ۱۳۹۸



خلاصی از فشارهای روحی



آبی و قرمز یهودی



ماجرای سوره کوش

## «فهرست مطالب»

✓ حرف اول: صدایی که شنیده نشد! / ۴

✓ پله‌های احساس: مردابیم، در انتظار موج! / ۸

عبرت ایام: ماجرای سوره کوثر / ۱۲

داستان: تو را به خدا خسارت بگیر! / ۱۶

مخاطب خاص: امان اهل زمین / ۱۸

✓ آشنای غریب: مولای ما همانند «خورشید» است / ۱۰

✓ ردپا: آبی و قرمز یهودی / ۲۰

✓ حرف حساب: خلاصی از فشارهای روحی / ۲۴  
خوش‌اخلاق: سخن گفتن با طول موج کوتاه / ۲۶



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پروردگارا! در چنین روزی با تو تجدید عهد  
مکنیم تا بعد از این، در تمام روزها این عهد و  
بیعت بر گردنم بماند؛ تغییر نیابد و هرگز از بین نرود.

بخش از «دعای عهد»



فروشگاه اینترنتی محصولات موعود: [www.yaranshop.ir](http://www.yaranshop.ir)

نشانی: تهران، صندوق پستی ۸۳۴۷ - ۱۴۱۵۵

نمبر: ۸۸۹۴۱۴۰۲

تلفن‌های موعود: ۸۸۹۴۱۳۳۷ - ۸۸۹۴۱۲۳۵

[sapp.ir/mouood.org](http://sapp.ir/mouood.org)

کانال سروش:

[telegram.me/mouood\\_org](https://t.me/mouood_org)

کانال تلگرام:

در هر خانه و کوی و برزن، در همه کویچه‌ها و پس‌کویچه‌های شهر  
غوغایی برپا شد. هر که باخبر می‌شد، از خود بی‌خبر، می‌گریست.  
میلیون‌ها چشم گریست، میلیون‌ها قلب شکست، میلیون‌ها بغض  
ترکید.

همه از خانه بیرون زده بودند، هیچ واقعه‌ای این قدرت  
را تا پیش از آن نداشت که همه مردم را به یک‌باره، از  
صبح علی‌الطُّلوع، به صحن خیابان بکشد و به آه و فغان  
آورد، در استقبال و بدرقه مردانی از قبیله جوانمردان.

استقبال، بر دروازه شهر و بدرقه بر دروازه شهری دیگر.  
همه یک‌صدا شده بودند، همه یکی را می‌خواندند، همه  
حاج قاسم را مرور می‌کردند، همه او شده بودند.

هیچ گوشی تا به این روز، صدایی به این بلندا نشنیده بود و هیچ چشمی  
این‌همه بزرگی را ندیده بود و هیچ خبری تا این حد صدا نکرده بود.  
تنها حاج قاسم بود و دیگر هیچ!  
هیچ شده بود! اول هیچ شده بود و بعد، حاج قاسم!



## صدایی که شنیده نشد!

گویی همین امروز بود، همین ساعت، همه دست‌ها به  
سوی تلفن رفت و همه گوش‌ها به رادیو و تلویزیون.

یک صدا و یک خبر به ناگهان، خواب و آرام را از همه خانه و کوی  
و برزن و شهر ربود. خبر به سرعت باد و بلکه سریع‌تر از آن در همه  
دیوار ما پخش شد: **مردانی از قبیله جوانمردان، از نسل شجاعان، به  
ناجوانمردی، در خاک و خون غلتیدند.** اصل خبر همین بود و مابقی،  
شرح و تفسیر واقعه.

هیچ لقبی، هیچ کنیه‌ای، هیچ عنوانی به او  
نمی‌چسبید تا او را چنان که بود، بنماید و اعتبار  
دهد و عزیزش دارد. هیچ چیز!

کسی از آسمان بانگ برآورده بود در  
آن صبحگاه فرموده بود:

\* اگر اراده کنم برای مردمی که نام هیچ  
بر خود نهاده و به تجربه‌اش نشسته،  
میلیون‌ها مزدوران و پیر و جوان را به  
صحن کوی و برزن می‌کشم؛

هر چه اسم و رسم، نام و نشان و اعتبار  
مردم‌پسند را از همه گوشه و کنار و  
از قلب شهر و از همه عالم  
که جمع می‌کردی و  
پیش و پس حاج‌قاسم  
می‌گذاشتی، چیزی  
به مقام سلیمانی‌اش  
نمی‌افزود. او از  
آن همه اسم و رسم  
و نشان و اعتبار  
گذشته بود. خودش،  
سنگر اعتبار شده  
بود. صدایی که در  
آن ازدحام به گوش  
نرسید، همین بود.



\* همه بلندگو و همه  
دهان‌ها را وا می‌دارم تا نام او  
را بلندترین صدا فریاد کنند؛

\* بزرگترین‌های مردم سرزمینی، به فراخی سرزمین  
دل و جان، ایران را که از آنها بزرگتر در هیچ شهر  
و دیاری نیست، وا می‌دارم تا بر پایش بوسه زنند  
و او را بستایند؛

\* همه چشم‌ها را برای او و در هوای او  
گریان و اشکبار می‌سازم؛

\* او را بر بلندای دست بلندقدترین مردان روزگار،  
از هر شهر و کوی و برزن عبور می‌دهم تا گلبارانش  
کنند؛

\* ناب‌ترین گلاب‌ها و عطرها با دستان لطیف همه  
زنان پرده‌پوش، بر جامه‌اش می‌افشانم؛  
\* همه را وا می‌دارم تا در هر جمع و جمیعیّت از  
او گفت‌وگو کنند، تحسینش کنند و بلندش بدارند؛

\* نامش را بر هر در و دیورا، هر بنا و عمارت و هر مکان  
رفیع و ارجمند خواهم آویخت و تمثالش را تا همگان در  
دل آرزوی دست‌یابی به مراتبی از مراتبش کنند؛

کسی از آسمان، بانگ برآورده و با بلند  
کردن نام و یاد مردی از قبیله جوانمردان  
راز بزرگ شدن را برملا می‌ساخت و راه  
رسیدن به بزرگی را می‌نمایاند.



اگر گوشی برای شنیدن آن ندای آسمانی بود!

# مرداییم، در انتظار موج!



شب شد و دریا باز هم رو سوی ساحل می‌کند  
سرکش‌ترین امواج را تقدیم این دل می‌کند  
درهای و هوی کوجه‌ها مردی ز دریا می‌رسد  
قانون این مرداب را با موج باطل می‌کند  
شمشیر در دستان او، عشق است در چشمان او  
در قلب طوفان زاد من آهسته منزل می‌کند  
جان، مونس تن می‌شود، تردید روشن می‌شود  
وقتی در این گرد و غبار آینه نازل می‌کند  
در انتظارش مانده‌ام، دل را به دریا داده‌ام  
می‌آید و بغض مرا با گریه کامل می‌کند

# مولای ما همانند «خورشید» است

خورشید، در تعریف علمی‌اش، جرمی تابنده و فروزنده در هر منظومه است که کرات آن منظومه، نور و روشنایی و گرمای خود را مدیون اویند. هر سیاره که نزدیک‌تر به او باشد، گرم‌تر و زیستنی‌تر است. انگار این نکته را کودکان پیش از همه می‌فهمند؛ چرا که همان وقتی که قدرت به دست گرفتن مدارنگی را می‌یابند، در آسمان نقاشی‌اشان، هرگز خورشید را فراموش نمی‌کنند. گویا آنها هم می‌دانند که زمین انسان‌ها، بدون خورشید، بی‌رنگ و خاکستری است. سرد و غیرقابل زیستن.

برای فهمیدن اهمیت خورشید، کافی است چند روز در سرمای سخت و سوزان مناطق سردسیری بمانید یا تصوّر کنید که همیشه شب باشد. این فکر، سرما و تاریکی را به روح می‌کشاند و ترسیم آن نیز، روح انسان را به مرور زمان خسته و فرسوده می‌کند و انرژی زندگی کردن را از او می‌گیرد.

بهره‌مندی از امام غایب در روایات، به استفاده از خورشید پشت ابر تشبیه شده است. مولایمان خود فرمودند:  
«... و اما چگونگی بهره بردن مردم در غیبت از من، همچون بهره بردن از خورشید است هنگامی که در پشت ابرها پنهان شود...»<sup>۱</sup>

بین امام (ع) و خورشید شباهت‌هایی وجود دارد:

**اول:** خورشید پشت ابر، هرچند از دیده مستقیم مردم پنهان است، اما نور و گرمای خود را از زمینیان دریغ نمی‌کند و وجود همین نور و گرما، نشان می‌دهد که خورشید، هست؛ حتی اگر از دیده‌ها پنهان است؛ همچون امام ما که هرچند غایب و از نظرها دورند، اما اثرات توجّه ایشان را در زندگی همیشه لمس می‌کنیم و مهربانی و لطفشان را همیشه حس کرده‌ایم.<sup>۲</sup>

همیشه ابر ز خورشید رنگ می‌گیرد

به هرکجا بروی این صحیفه زerkوب است<sup>۳</sup>

**دوم:** این معنا را اهالی عصر غیبت بهتر درک می‌کنند؛ چرا که قرن‌هاست رنگ خورشید را ندیده‌اند. به همین خاطر است که گاهی سرمان را به آسمان بلند می‌کنیم و از لابه‌لای ابرهای تیره طوفانی، به دنبال پرتوی کوچک گرمابخش خورشید می‌گردیم. چکیده چنین حسی، انتظار و امید است.

حال بی‌خورشیدی را آفتابگردان خوب می‌فهمد. به راستی اگر خورشید نبود، آفتابگردان باید به کدامین امید سر بلند می‌کرد و برمی‌خاست؟! رو به کدامین سو؟

آری؛

ما غایب بزرگ همین عصر غیبتیم

دوریم از شنیدن تکبیر آفتاب<sup>۴</sup>

حرف آخر: تا به حال در گرگ و میش سحر، دمیدن

آفتاب را دیده‌اید؟ یک بار ببینید. طلوع خورشید

زیباست...!

پی‌نوشت‌ها:

۱. شیخ صدوق، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۱، ص ۳۹۳، باب ۲۱: علت نیازمندی به امام.

۲. از همان منبع.

۳. شعر از رضا جعفری.

۴. شعر از مرتضی حیدری آل کثیر.





# ماجرای سوره کوثر

مادرم تعریف می‌کند زمانی که من به دنیا آمدم، زن هم اتاقی‌اش در بیمارستان دختری به دنیا آورده بود. پس از چند روز، مادرم متوجه می‌شود که کسی برای ملاقات او نمی‌آید. وقتی علتش را از آن زن پرسید، زن با نگاه غمگینی گفته بود: شوهرم گفته بود، اگر این بار هم دختر بیاوری، دیگر در خانه من جایی نداری.

مشابه همین تفکر، هنوز هم در میان برخی از پدران و مادران وجود دارد. این همان نگرشی است که در «شبه جزیره عربستان»، مردم جاهل عرب، پیامبر اکرم (ص) را به خاطر دختر داشتن با آن دست می‌انداختند. در ردّ چنین تفکری، سوره مبارکه «کوثر» نازل شد.



در این مطلب، به علت نزول «سوره کوثر» و بیان تفسیر کوتاهی از این سوره که در شأن حضرت فاطمه زهرا (س) است، سخن می‌گوییم.

## ماجرای نازل شدن سوره کوثر

ماجرایی را که در طيّ آن، آیه یا آیاتی بر پیامبر (ص) نازل می‌شود، در اصطلاح قرآنی، «شأن نزول» می‌نامند. شأن نزول بسیاری از سوره‌های قرآن، ماجراها و وقایع تاریخی است. سوره کوثر نیز در پی ماجرای نازل شد که در ادامه می‌خوانیم.



حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت خدیجه (س)، پنج فرزند داشتند: قاسم، زینب، عبدالله، امّ کلثوم، رقیه و فاطمه (س). دو فرزند پسر حضرت محمد (ص)، به دنبال یکدیگر از دنیا رفتند: اوّل قاسم و سپس عبدالله. بعد از وفات این دو پسر که رنج فراوانی برای رسول مهربان خدا (ص) به دنبال داشت، در کوچه‌های مکه، عده‌ای از جاهلان صدر اسلام، با رسول خدا (ص) رو به‌رو شدند.

عاص بن وائل که از ناراحتی رسول خدا (ص) به وجد آمده بود، فرصت را غنیمت دانست و خواست ایشان را با کنایه برنجاند. بنابراین رو به حضرت کرد و با گستاخی گفت: چه خوب شد، ابتر (بی‌دنباله) شدی! در پی این سخن و دل‌شکسته شدن رسول خدا (ص)، سوره کوثر نازل شد:<sup>۱</sup>

«به نام خداوند رحمان و رحیم

ما به تو کوثر عطا کردیم. پس به شکرانه‌اش برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن و بدان که محققاً شماتت‌گوی و دشمن تو ابتر و بی‌دنباله است.»<sup>۲</sup>



### کوثر به چه معناست؟

یکی از زیبایی‌های کوتاه‌ترین سوره قرآن، معنای (واژه کوثر) است: «ما به تو کوثر عطا کردیم.»



کوثر، از ریشه کثرت و به معنای خیر کثیر و فراوان است؛<sup>۳</sup> خیر و برکتی که در وجود حضرت زهرا(س) و نسل آن حضرت قرار داده شد.<sup>۴</sup>

از ابن عباس، مفسر بزرگ قرآن درباره «کوثر» سؤال شد و او پاسخ داد: منظور از کوثر، برکت فراوان است. سعید بن جبیر پرسید: گروهی می‌گویند نام نهری است در بهشت. ابن عباس در جواب گفت: آن نهر هم از جمله آن خیر کثیر است.<sup>۵</sup>

علامه طباطبایی در «تفسیر المیزان»، در بیان تفسیر سوره کوثر، می‌گوید: همان‌طور که می‌بینیم خدای تعالی بعد از درگذشت آن حضرت، برکتی در نسل آن جناب قرار داد؛ به طوری که در همه عالم، هیچ نسلی معادل آن دیده نمی‌شود. آن هم با آن همه بلاها که بر سر ذریه آن جناب آوردند و گروه گروه از ایشان را کشتند.<sup>۶</sup>



خداوند، در نسل پیامبر اکرم(ص) که از حضرت زهرا(س)، ادامه یافت، خیر و برکت قرار داد و بدین وسیله، نام پیامبر و فرزندان نیکویش را تا ابد پاسداشت.

### کسی که ابتر ماند

خداوند در انتهای سوره کوثر، اشاره می‌کند که بدگوی پیامبر(ص)، خودش ابتر و بی‌دنباله است. کسی که دل رسول خدا(ص) را شکست، کسی نبود جز پدر عمرو بن عاص، یعنی عاص بن وائل.



حضرت امام حسن مجتبی(ع) در روایتی خطاب به عمرو بن عاص به او خاطر نشان کردند که او اصل و نسب درستی ندارد و اینکه فرزند حقیقی پدرش نیست و به فرزندگی گرفته شده است و در ادامه فرمودند:

«... دست آخر پدرت کسی شد که در حساب از همه پست‌تر و در منصب از همه خبیث‌تر و خلاصه، بدکارترینشان بود. سپس تو برای سخنرانی برخاسته و گفتی: من بدگوی محمد هستم و پدرت عاص گفت: محمد مردی بی‌دنباله است و پسری ندارد که اگر بمیرد، نسلش منقطع خواهد شد. در اینجا خداوند آیه «همانا دشمن تو، همو ابتر است» را نازل فرمود...»<sup>۷</sup>



با دقت در این حدیث، معلوم می‌شود که تنها فرزندگی که عاص بن وائل داشت نیز، فرزندگی قلبی بود؛ در نتیجه پس از مرگ عاص، نسل او دیگر ادامه نیافت.

درباره سرنوشت عاص بن وائل در تاریخ به بیان امیرالمؤمنین علی(ع) آمده است:

«و اما [مجرای] عاص بن وائل سهمی؛ برای انجام کاری به «کداء» (کوهی در ارتفاعات مکه) رفت. سنگی که روی آن نشسته بود، از زیرش غلطید و از کوه پرت شد و پاره پاره شد و مُرد؛ در حالی که ناله می‌کرد که پروردگار محمد مرا کشت...»<sup>۸</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ إِنَّا أَعْظَمْنَاكَ الْكُوثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

پی‌نوشت‌ها:

۱. علامه طباطبایی، «ترجمه تفسیر المیزان»، ج ۲۰، ص ۶۴۲؛ به نقل از سیوطی، «الدر المنثور»، ج ۶، ص ۴۰۳؛
۲. سوره مبارکه کوثر.
۳. قاموس قرآن، ج ۶، ص ۹۴.
۴. «ترجمه المیزان»، ج ۲۰، ص ۶۳۹.
۵. «قاموس قرآن»، ج ۶، ص ۹۳.
۶. «ترجمه المیزان»، ج ۲۰، ص ۶۴۰.
۷. طبرسی، «الإحتجاج»، ترجمه جعفری، ج ۲، ص ۳۲ و ۳۳.
۸. شیخ صدوق، «الخصال»، ترجمه جعفری، ج ۱، ص ۴۰۷.





# تو را به خدا خسارت بگیر!

مصطفی.ر. از تهران

یک دفعه خیلی خوشحال نگاهم کرد و گفت: ماشین شماست؟ آقا! قربانت بروم! خوب شد، بالأخره آمدی. دو ساعت است، منتظرت هستم!

من که جا خورده بودم، گفتم: منتظر من؟! ببخشید من شما را می‌شناسم؟! گفت: نه داداش! من داشتم با ماشین از پارک در میومدم که سپرم خورد به ماشین شما چراغش شکست. دو ساعته منتظرم بیای خسارتت رو بدم. از همه کارام موندم برادر چقدر دیر برگشتی!

چشم‌هایم چهارتا شد. با خودم گفتم: یعنی دو ساعت صبر کرده که خسارت من را بدهد؟! چقدر عجیب است که مثل همه فرار نکرده! با معرفت‌ترین آدم‌ها هم این روزها نهایتاً یک شماره تلفن می‌گذارند که بهشان زنگ بزنی؛ اما این بنده خدا...

گفتم: آقا! قربانت بروم. خسارت ماشین فدای معرفت شما! گفت: آخر من دو ساعت است، صبر کرده‌ام تا خسارتت رو بدهم. حالا همین طوری بروم؟ گفتم: از همین خوشم آمد که مثل بقیه فرار نکردید. چنین کاری واقعاً برایم عجیب بود. گفت: عجیب این است که بقیه فرار می‌کنند! وظیفه من این بود که صبر کنم.

هرچه اصرار کرد، یک ریال هم خسارت نگرفتم و گفتم: فدای سرتان و ممنون که یادم انداختید هنوز هم توی این شهر آدم‌های با معرفت پیدا می‌شود!

رفتم سراغ ماشین. دیدم آقایی با نگرانی به ماشینم تکیه داده است و این طرف و آن طرف و نگاه می‌کند. به طرفش رفتم و گفتم: ببخشید آقا! معذرت می‌خواهم، اگر زحمتی نیست، آن طرف بایستید. می‌خواهم بروم.



# امان اهل زمین

می‌گوید: شب‌هایی که هوا صاف و مهتابی است، به آسمان خدا زل زده‌ای؟  
دیده‌ای ستاره‌ها چطور به اهل زمین چشمک می‌زنند و طنّازی می‌کنند؟ فاصله هر کدامشان را تا ماه در نظر گرفته‌ای؟  
دیده‌ای آن ستاره که به ماه نزدیک‌تر است، در نور ماه رنگ می‌بازد و خودنمایی از یادش می‌رود؟  
ماه را چطور؟ وقتی قرصش کامل می‌شود و دائم آسمان را نورپاشی می‌کند...

می‌گوید: مَثَلِ ستاره‌ها در آسمان، مَثَلِ مؤمنان است در زمین،  
که وقتی قرار است آسمانی‌ها شناسایی‌شان کنند، از روی نور آنها می‌شناسندشان.  
بعضی ستاره‌ها محوند. نور بعضی‌هایشان خاموش شده است؛  
طوری که هر قدر به آسمان نگاه کنی، باز هم پیدایشان نمی‌کنی.

می‌گوید: تو از دسته این ستاره‌ها نباش که کم فروغ شده‌اند؛ آنهایی که صدایشان برای اهل آسمان غریب مانده است.  
خودت را به ماه نزدیک کن تا از آن نور بگیری.  
آن ماه کامل و روشنی بی‌پایان، که آسمان و زمین برکتشان را از آن می‌گیرند، امام عصر (عج) توست.<sup>۱</sup>

نزدیک شو تا رنگ و روی او را بگیری تا از نفس مسیحایی‌اش زنده شوی تا وقتی آسمانی‌ها چشم به زمین می‌دوزند، تو را نزدیک‌ترین ستاره به ماه ببینند.

اصلاً چطور است ستاره شمال باشی؟ همان که همیشه قرص و محکم سر جای خودش نشسته است، جایگاهش ثابت است، فاصله‌اش نسبت به ماه، هیچ وقت تغییر نمی‌کند.  
همان که جهت می‌دهد، همان که اگر دنبالش را بگیری، دَبّ اکبر و دَبّ اصغر و اصلاً همه راه‌ها را می‌شناسی.

تو هم جهت‌بخش باش...

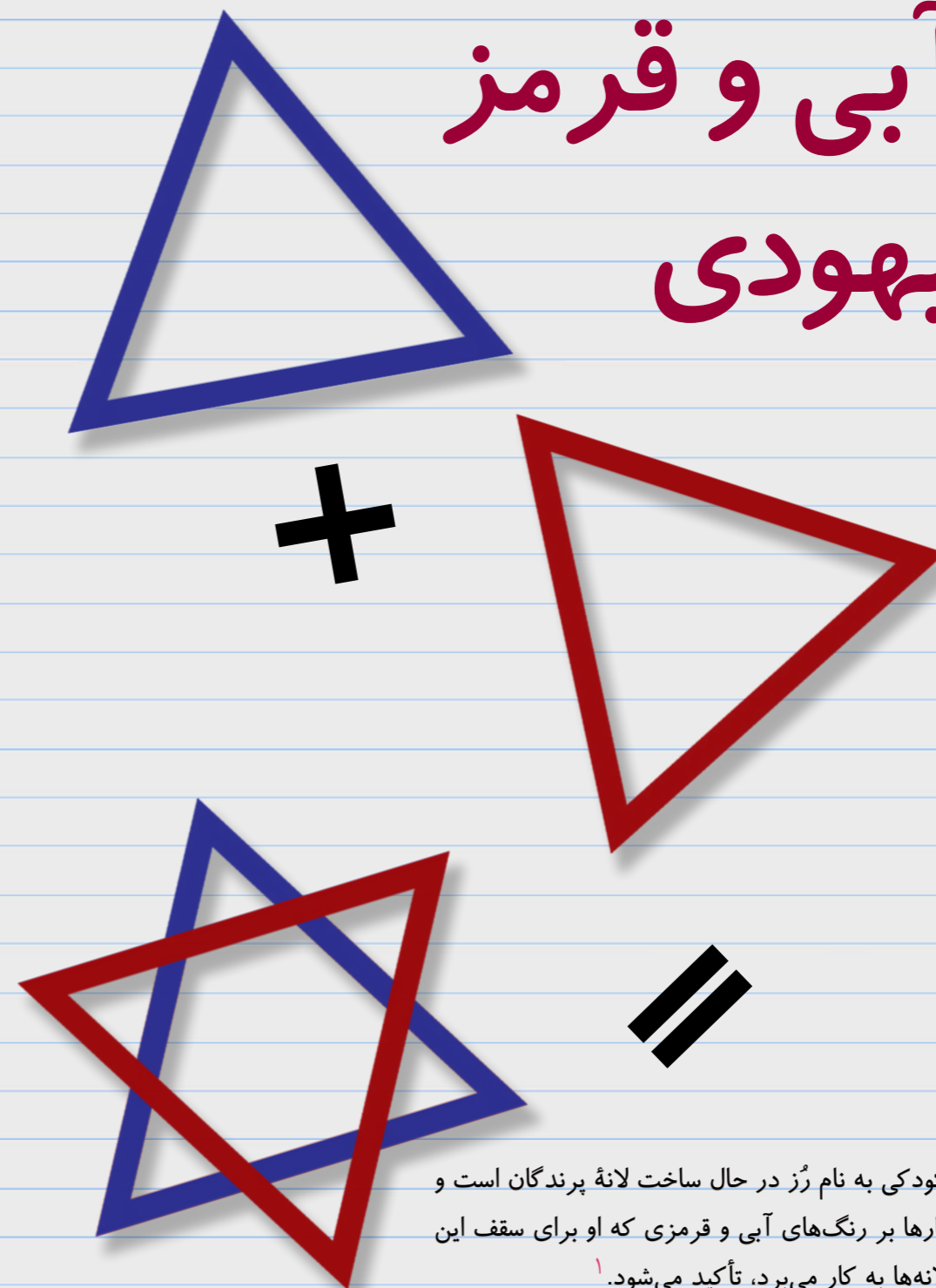
از دسته همان مؤمنانی باش که در آخر الزّمان، مردم راهشان را از روی قدم‌های او پیدا می‌کنند.<sup>۲</sup>  
می‌گوید: حتی ماه هم به دور خورشید می‌گردد. تو هم دور خورشید زمانت بگرد!

پی‌نوشت‌ها:

۱. امام مهدی (عج): «همانا، من، امان و مایه ایمنی برای اهل زمینم؛ همان گونه که ستاره‌ها، سبب ایمنی اهل آسمانند.» («بحارالأنوار»، ج ۵۳، ص ۱۸۱، ح ۱۰).
۲. حدیث قدسی خطاب به حضرت رسول (ص): «خانه‌های من در زمین همان مساجدند که برای اهل آسمان می‌درخشند؛ آن گونه که ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند.» («بحارالأنوار»، ج ۸۴، ص ۱۴).



# آبی و قرمز یهودی



کودکی به نام رُز در حال ساخت لانه پرنده‌گان است و بارها بر رنگ‌های آبی و قرمزی که او برای سقف این لانه‌ها به کار می‌برد، تأکید می‌شود.<sup>۱</sup>

تأملی در ماهیت رنگ‌های آبی و قرمز لازم است؛ چرا که هالیوود از این دو رنگ بسیار استفاده کرده و می‌کند.

ریشه استفاده از این رنگ‌ها را می‌توان در بخشی از «تورات» یافت:

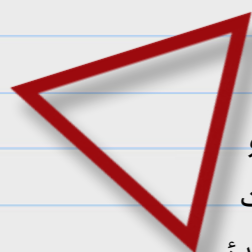


و خداوند موسی را خطاب کرده و گفت: به بنی‌اسرائیل بگو که برای من هدایا بیاورند. از هر کس به میل دل بیاورد، هدایای مرا بگیرید و این است هدایا که از ایشان می‌گیرید، طلا و نقره و برنز و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک و پشم بز.<sup>۲</sup>

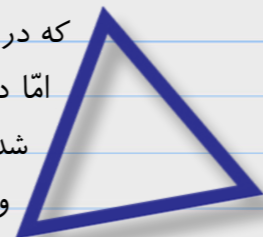
الفاظ لاجورد، ارغوان و قرمز در انتهای این متن مبهم به نظر می‌رسد و معلوم نیست به چه چیزی اشاره دارد؛ اما همین اشاره در تورات باعث شد که در فیلم‌ها و انیمیشن‌های هالیوودی از این رنگ‌ها زیاد استفاده شود.

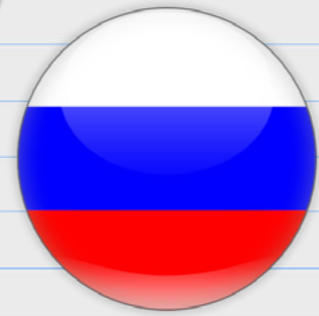


آبی و قرمز در تاریخ یهود نماد دو فرقه بزرگ یهودی، یعنی فریسیان و صدوقیان است. بنابراین به کار بردن این دو رنگ اشاره به یهودیان دارد.



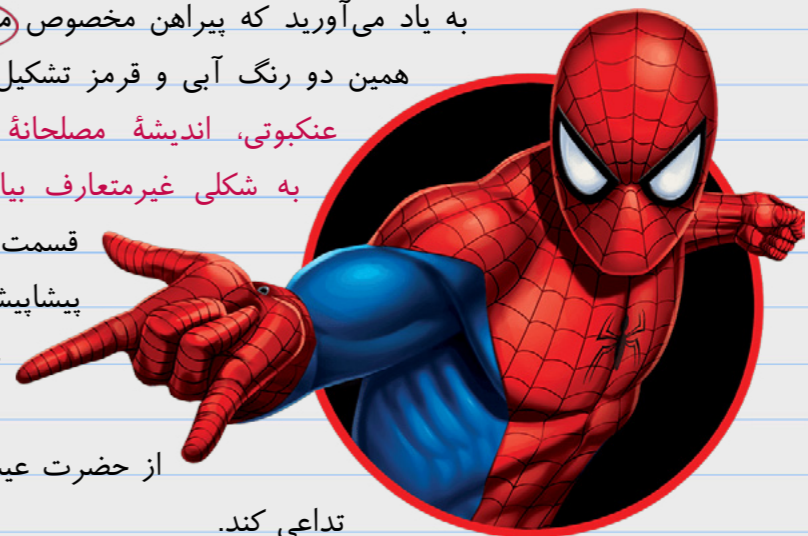
برخی نیز می‌گویند قرمز رنگ عشق، گرمی، و شور و هیجان و رنگی نمادین برای زنان است و آبی، رنگ امنیت و محافظه‌کاری و نماد مرد است. در آموزه‌های تحریف‌شده یهودیان در همه پدیده‌ها و اشیاء در جهان هستی، دو اصل متضاد، ولی مکمل وجود دارد. خیر و شر، تاریکی و روشنایی، زن و مرد و قرمز و آبی نشان دهنده قطب‌های مخالف و تضادهای جهان هستند که در کنار یکدیگر باعث ایجاد و تکامل جهان و انسان می‌شوند؛ اما در نگاه الهی و اسلامی، تمامی اشیاء از نور خداوند آفریده شده‌اند و تاریکی، به معنای نبودن آن نور است؛ بنابراین منشأ و عامل تکامل جهان، نور است و تاریکی نقشی در آن ندارد. به عبارت دیگر در اسلام خیر مطلق خداوند و شر، قدرت ناچیز و محدودی است که انسان را به گمراهی می‌کشاند.<sup>۳</sup>





در هر صورت، رنگ‌های آبی و قرمز در علائم مهم‌ترین جمعیت‌ها، احزاب و تیم‌های ورزشی اغلب کشورها به کار رفته است. **نماد دو حزب جمهوری خواه و دموکرات در آمریکا همین دو رنگ قرمز و آبی است. در پرچم آمریکا، انگلیس، فرانسه و روسیه که در انتهای قرن نوزدهم میلادی پدید آمدند نیز، همین دو رنگ در زمینه رنگ سفید به کار رفته است. اینها کشورهایی هستند که بزرگترین انجمن‌های مخفی یهودی در آنها فعالیت داشته و دارند.**

به یاد می‌آورید که پیراهن مخصوص **مرد عنکبوتی** نیز از همین دو رنگ آبی و قرمز تشکیل شده است؟ **مرد عنکبوتی، اندیشه مصلحانه ظهور منجی را به شکلی غیرمتعارف بیان می‌کند که در قسمت دوم فیلم، او در پیشاپیش ترن به طرزی عجیب مصلوب هم می‌شود تا نمایی از حضرت عیسی(ع) را در ذهن تداعی کند.**



**سوپرمن** و **بت‌من** نیز که از دیگر قهرمانان ساختگی هالیوودند، لباس‌هایی به رنگ آبی و قرمز به تن داشتند.

در فیلم **ماتریکس** نیز آن دو کپسول یا قرصی که از جانب مورفیوس، به نتو برای بلعیدن یکی از آنها داده شد، آشکارا به رنگ آبی و قرمز بودند و اینها همه اشاراتی است که به آئین‌های شیطنی مجامع مخفی یهودی.



**پی‌نوشت‌ها:**

۱. صحنه‌ای از فیلم «داستان سر راست» ساخته دیوید لینچ.
۲. «سفر خروج»، ۱/۲۵ تا ۴.
۳. جواد امین خندقی، «شناخت و بررسی شیطان پرستی»، ص ۲۰۶.



**منابع:**

- «سمبولیسم مذهبی در سینما» (نسیم قدس، شماره ۴).
- هارون یحیی، «میانی فراماسونری»، جعفر سعیدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.

گاهی وقت‌ها که فشارها و ناراحتی‌های روحی، خیلی زیاد می‌شوند، کنترل کردنشان دشوار خواهد بود. مرحوم آیت الله قاضی، در چنین مواردی، این اذکار را سفارش کرده‌اند:

«لا اله الا الله وحده لا شريك له و له الحمد و له الملك و هو على كل شيء قدير. اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَاَعُوذُ بِكَ رَبِّيْ مَنْ اَنْ يَحْضَرُوْنَ، اِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ؛



هیچ معبودی، جز خداوند یکتای بی‌شریک وجود ندارد و ستایش و حکومت مخصوص اوست و او بر هر کاری تواناست. از وسوسه‌های شیاطین به خدا پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم - ای پروردگرم - از اینکه نزد من حاضر شوند، همانا خداوند شنوا و داناست.»

منبع: سایت امام هادی(ع): [www.imamhadi.com](http://www.imamhadi.com)



## خلاصی از فشارهای روحی

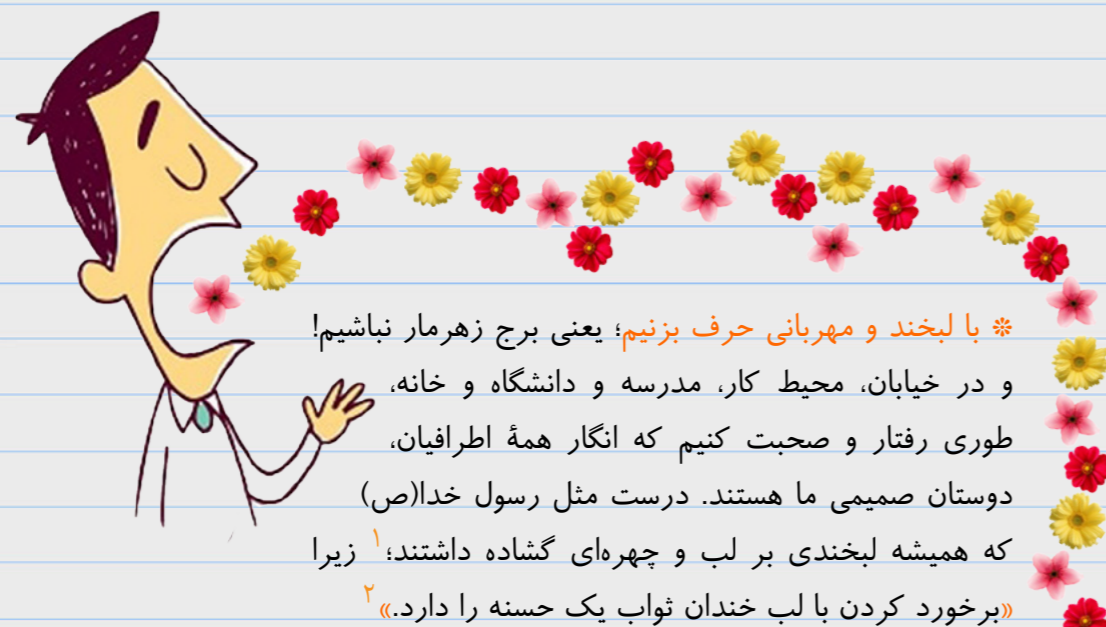
# سخن گفتن با طول موج کوتاه



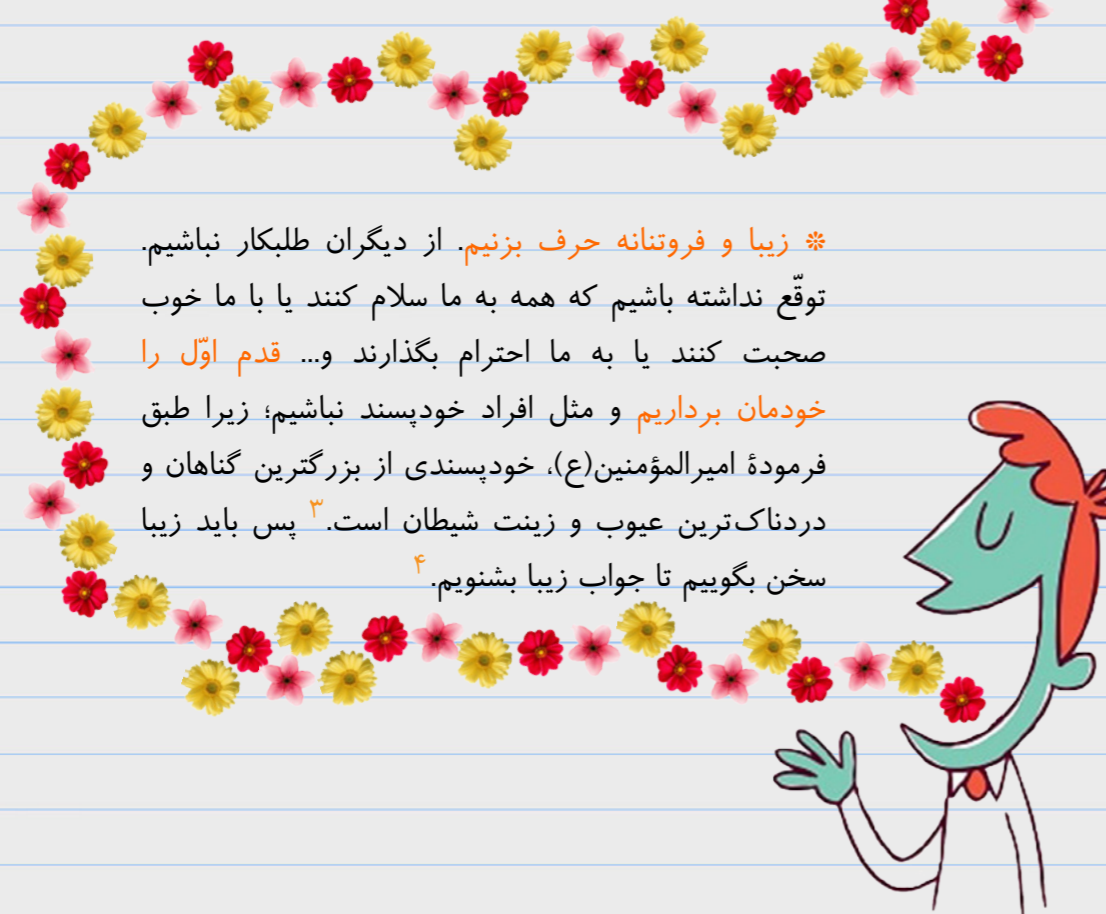
فحش می‌دهید؟ ناسزا می‌گویید؟ سر دیگران داد می‌زنید؟ توهین می‌کنید؟ چه احساسی پیدا می‌کنید اگر همین برخورد را با خودتان بکنند؟ گاهی مواقع در خیابان یا دیگر اماکن عمومی، مکالمه‌هایی می‌شنویم که یا خیلی ناراحت می‌شویم یا دلمان می‌خواهد همان‌جا آب شویم و برویم داخل زمین! مشاجره یک زن و شوهر، دعوی چند دوست، توهین به مردم و... اگر شما هم شاهد چنین صحنه‌هایی بوده‌اید و تأسف خوردید، وقتش رسیده که تکانی به خودتان و دیگران بدهید و خلاف جهت این مسیر حرکت کنید. چندان کار سختی هم نیست؛ امتحان کنید!

## راه‌هایی برای خوش برخورد بودن

حتماً می‌پرسید چگونه می‌شود خوش اخلاق و خوش برخورد باشیم. راه‌های زیادی وجود دارد؛ مثلاً:

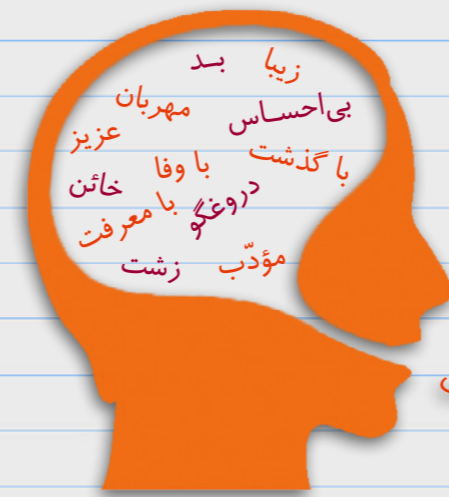


\* **با لبخند و مهربانی حرف بزنیم؛** یعنی برج زهرمار نباشیم! و در خیابان، محیط کار، مدرسه و دانشگاه و خانه، طوری رفتار و صحبت کنیم که انگار همه اطرافیان، دوستان صمیمی ما هستند. درست مثل رسول خدا(ص) که همیشه لبخندی بر لب و چهره‌ای گشاده داشتند؛<sup>۱</sup> زیرا «برخورد کردن با لب خندان ثواب یک حسنه را دارد».<sup>۲</sup>



\* **زیبا و فروتنانه حرف بزنیم.** از دیگران طلبکار نباشیم. توقع نداشته باشیم که همه به ما سلام کنند یا با ما خوب صحبت کنند یا به ما احترام بگذارند و... **قدم اول را خودمان برداریم** و مثل افراد خودپسند نباشیم؛ زیرا طبق فرموده امیرالمؤمنین(ع)، خودپسندی از بزرگترین گناهان و دردناک‌ترین عیوب و زینت شیطان است.<sup>۳</sup> پس باید زیبا سخن بگوییم تا جواب زیبا بشنویم.<sup>۴</sup>

\* اگر سرمان داد زدند، داد نزنیم. بدانیم که جواب های، هوی نیست. بعضی افراد، ممکن است به دلیل تربیت خاصی که داشته‌اند، گاهی با ما به خوبی صحبت نکنند. این وظیفه یک انسان است که اگر می‌خواهد جزو افراد خوش اخلاق باشد، با چنین افرادی مثل خودشان رفتار نکند.



عالی

امین

عزیز

با معرفت

مؤدب

دوستگو

با گذشت

دوست‌داشتنی

با وفا

مهربان

زیبا

خوب

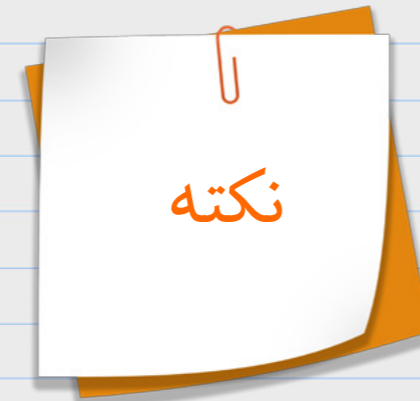


\* با کلام خوب و مهربانانه، روز دیگران را خوب کنیم. بعضی افراد، ممکن است به هر دلیل، روز خوبی نداشته باشند یا مشکلات و گرفتاری‌های زندگی‌شان زیاد باشد. ما بعضی وقت‌ها می‌توانیم با یک سلام یا آغاز یک مکالمه جذاب، روز افراد را بهتر کنیم.

\* دهانمان را از بعضی الفاظ دور نگه داریم. گاهی مواقع برخی افراد حتی به شوخی، الفاظی را به یکدیگر می‌گویند که حتی از نظر قانونی مجازات دارد! سعی کنیم که لقب بددهان را با خود یدک نکشیم. یادمان نرود که مؤمن، از فحش به دور و گفتارش نرم و ملایم است.<sup>۵</sup>

\* مثل پیامبر(ص) سخن بگوییم. الگوی عملی خودمان را، اسوه خوش رفتاری، یعنی حضرت محمد مصطفی(ص) قرار دهیم. خود آن حضرت به امیرالمومنین(ع) می‌فرمایند: «آیا می‌خواهی بدانی شبیه‌ترین شما از نظر خلق و خو به من چه کسی است؟... کسانی از شما که اخلاقش نیکوتر، بردباری‌اش بیشتر، نسبت به نزدیکانش، خوش‌رفتارتر و در رفتار با دیگران، با انصاف‌تر باشد.»<sup>۶</sup>

اگر می‌خواهید شبیه رسول خدا(ص) باشید، بسم الله...



یادمان باشد، شکستن دل حتی با یک نگاه تلخ هم ممکن است؛ چه برسد به کلام که تأثیرش گاهی تا سال‌ها باقی می‌ماند. با رفتار شیرین، لحظاتمان را شیرین کنیم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. علامه طباطبایی، «سنن النبی(ص)»، ترجمه عباس عزیزی، چاپ هشتم، ص ۸۰، ح ۹۱ به نقل از «بحارالانوار»، ج ۷۳، ص ۲۰۸.
۲. امام صادق(ع)، «بحارالانوار»، ج ۷۵، ص ۱۴۰.
۳. «غررالحکم و دررالکلم»، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۲۶۵۲.
۴. همان، شرح آقا جمال، ج ۲، ص ۲۶۶.
۵. «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۲.
۶. «بحارالانوار»، ج ۷۷، ص ۵۹، ح ۲.

